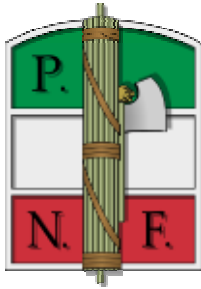


جنگ جهانی چهارم ، ابزارها و آماجها



بخش یازدهم ، حزب ناسیونال فاشیست ایتالیا

پروسه چرخش به راست موسولینی متعاقب تاسیس "رزم فاشیستی" برسر تعیین برنامه تشکیلات مذکور به بلوغ می رسد. این جریان که در آن فوتوریستهای مارینتی دست بالا را دارند از هیچ برنامه همگونی برخوردار نیست. اصلا با تنوعی که در اجزای متشکله آن موجود است رسیدن به یک برنامه همگون از اساس امکانپذیر نیست. موسولینی خود اشاره بدین دارد که در آن روزها او از هیچ دکترینی جز دکترین "فعال بودن محض" *Aktivismus* برخوردار نبوده است.

به همان اندازه ناهمگون مواد برنامه ای همچون ضدیت با سرمایه داری ، سلطنت و روحانیت با پشتوانه ناسیونالیستی افراطی است. برای مردم عادی فهم جریانی که با شعارهای چپگرایانه ، همزمان هم علیه راست و هم علیه چپ به بسیج توده ای می پردازد ، ساده نیست. در انتخابات میلان اصلا وارد شورای شهر نمی شوند و در کل استان نیز تنها ۴۷۹۵ رای نصیب آنان می گردد. این برای موسولینی یک ضربه دوگانه است. ازیکسو شکستی خفت بار در مقابل رقبای سابقش درحزب سوسیالیست که ۱۵۶ صندلی در پارلمان نصیبشان شده است و از سوی دیگر در درون تشکیلات که در رابطه با نتایج انتخابات درمقابل اقطاب چهارگانه حزبی *Quadrurviren* به صلابه کشیده شده و می بایستی که پاسخگو باشد.

در این نقطه است که اختلافات درونی بالا می گیرد. مارینتی خواهان یک گرایش به چپ قاطعانه است و شعار انقلاب بلشویکی (البته بدون انترناسیونالیسم) می دهد. او همچنین خواهان سخت تر شدن مبارزه با سلطنت و روحانیت است. مارینتی حتی بورکراسی اداری را نیز به مبارزه می طلبد و خواهان انحلال زندانها و تشکیلات امنیتی و انتظامی کشور میگردد. برعکس موسولینی تصمیم خود را مبنی بریک تغییر خط اساسی به راست گرفته است. بازگشت دوباره او به چپ اگر هم که بخواهد ، با مارک خیانتی که بر او ماندگار گردیده امکانپذیر نیست. او این تصمیم سرنوشت ساز را با یک چرخش به راست آشکار ، طی دومین کنگره "رزم فاشیستی" در ۱۹۲۰ اعلام میدارد.

"خط ما نباید غرق کردن کشتی بورژوازی باشد بلکه درستتر آنست که ما بجای غرق کشتی به فتح عرشه بیردازیم و آنگاه عوامل انگل ماب را از عرشه بدریا بریزیم".

این گام موسولینی ریزشهای بسیاری را بدنبال دارد. از جمله کلیه فوتوریستهای مارینتی از تشکیلات بیرون می روند. درمقابل این ریزش بزرگ از چپ ، چرخش موسولینی به راست ، چشم انداز جذب نیروهای تازه اینبار اما از راست جامعه را در مقابل فاشیستها می گشاید. گامهای بعدی مبنی برآشتی دوباره با سه "ک" معروف یعنی "کینگ (شاه) و کاپیتال (سرمایه) و کلیسا" و حمایت جیوانی جیولیتی *Giovanni Giolitti* نخست وزیر وقت از او در انتخابات ۱۵ ماه مه ۱۹۲۱ باعث می شود که همراه با ۳۳ نفر دیگر از کادرهای فاشیست به پارلمان وارد شود. این موفقیت به این دلیل بدست می آید که جیولیتی کادرهای فاشیست را وارد لیست حکومتی بلوک ملی *blocchi nazionali* کرده است.

جیولیتی از مقتدرترین سیاستمداران تاریخ معاصر ایتالیاست که ۹ بار در فاصله سالهای ۱۸۹۲ تا ۱۹۲۱ به سمت نخست وزیری این کشور انتخاب شده و علیرغم اقتضاحات مالی بسیار و سوء استفاده گسترده از قدرت و مقام ، سالیان سال اقتدار و نفوذ خود برصحنه سیاسی ایتالیا را حفظ می کند. این سوء استفاده از قدرت یکبارحتی در دسامبر ۱۸۹۳ تا مرحله استعفاء و فرار او به شارلوتن بورگ هم کشیده می شود. نفوذ او تا آنجا بوده است که از دوران زمامداری و حاکمیت او برسیاست ایتالیا به مثابه "دوران یا عصر جیولیتی" *età giolittiana* نام برده می شود. عدم موفقیت جیولیتی در معتدل کردن فاشیستها و جذب و هضمشان درسیستم که نهایتا پس از دوماه به استعفاء او از مقام نخست وزیری در ۲۱ ژوئیه ۱۹۲۱ منجر می گردد ، پایان "دوران جیولیتی" و سرآغاز "دوساله سیاهی" است که با مارش فاشیستها بسوی رم فاتحانه به نتیجه می رسد.

با ورود فاشیستها به پارلمان و بدنبال تصفیه کامل تشکیلات از عناصر متمایل به چپ ، درهفتم نوامبر ۱۹۲۱ موسولینی تغییرنام رزم فاشیستی به حزب ناسیونال فاشیست ایتالیا *Partito Nazionale Fascista (PNF)* را اعلام می کند و بدینترتیب فاشیزم در ایتالیا شکل تشکیلاتی مناسب با محتوای برنامه جدید را پیدا می کند. با بنیانگذاری حزب ، فاشیستها از هیئت یک گروه فشار به یک جریان سیاسی با برنامه مبدل شده و خیز به سوی تصاحب قدرت سیاسی را رسماً آغاز می کنند.

استراتژی موسولینی این بود که با افزایش ترورتوسط فاشیستها ازسویی و جلوگیری از تثبیت یک دولت با ثبات از سوی دیگر ، به انتظارروزی بنشیند که خرابی اوضاع صداها برای ضرورت بالا کشیدن یک مرد مقتدر که آرامش و صلح را برای ایتالیا به ارمغان آورد بالا بگیرد. این انتظار چندان بدرازا نمی کشد.

اعتصاب عمومی اول فوریه ۱۹۲۲ که از سوی چپها در واکنش به ترورهای افزایش یابنده انجام می گیرد توسط فاشیستها در هم شکسته می شود. جوخه های فاشیست در فاصله ۳ آگوست تا ۵ سپتامبر، شهرهای میلان، جنوا، لیورنو، بوزن و ترینت را به تصرف خود در می آورند. اگرچه در پارما متحمل یک شکست می شوند. با این حال موسولینی زمان را برای نشان دادن خود به مثابه ناجی قدرتمند ایتالیا مناسب می بیند. او همراه با چهل هزارتن از پیراهن سیاهانش "مارش بسوی رم" را آغاز می کند. نخست وزیر لوئیجی فاکتا **Luigi Facta** تصمیم می گیرد که با اعلام شرایط ویژه به مقابله با محاصره رم بپردازد. اما پادشاه نه تنها چنین اجازه ای را نمی دهد که با سلب اعتماد از فاکتا، موسولینی را مامور تشکیل دولت نیز می نماید.

روز ۳۰ اکتبر ۱۹۲۲ پیراهن سیاهان وارد رم می شوند. تامین کننده مالی مارش بسوی تصاحب قدرت سیاسی در رم کسی نیست جزمعشوقه یهودی موسولینی "مارگریتا سارفاتی". او نه تنها تامین کننده مالی این حرکت سرنوشت ساز است که از اساس در صف برنامه ریزان اصلی آن نیز قرار دارد. از او در بخش آینده به تفصیل سخن خواهم گفت.

موسولینی پس از گرفتن فرمان تشکیل دولت از سوی پادشاه، لیست یک کابینه ائتلافی را به پادشاه می دهد. لیستی که تقریباً همه را البته به غیر از رفقای سوسیالیست دیروز خودش شامل می شود. سوسیالیستها تحت رهبری "جیاکومو مانتوتی" **Giacomo Matteotti** حاضر به همکاری با کسی که اندکی پیش از سوی حزب خائن نامیده شده بود نیستند.

در ژوئیه ۱۹۲۳ موسولینی در کادر موافقت با جیولیتی، اورلاندو و سالاندر (نخست وزیران پیشین ایتالیا) قانونی را از مجلس می گذراند تحت عنوان "قانون آچربو" **Legge Acerbo** که بر مبنای آن قویترین فرaksiون (با حداقل ۲۵ درصد آرا) بطور خودکار از دوسوم کرسیهای مجلس برخوردار خواهد شد. این قانون به لحاظ نظری ابتدا در نوامبر ۱۹۲۲، طی مصاحبه ای با میکله بیانچی یکی از اعضای گروه چهارنفره در نشریه مردم ایتالیا کلید خورده بود. بالاخره در ۲۴ نوامبر همانسال موسولینی موفق به گرفتن اختیارات کامل در زمینه اقتصاد و مدیریت از مجلس نمایندگان با هدف برقراری نظم می گردد. اگرچه که این اختیارات محدودیت زمانی داشته و تنها تا ۳۱ دسامبر همانسال اعتبار دارد.

با استعفای "دن استورتسو" **Don Sturzo** رهبر کاریسما تیک حزب مردم ایتالیا **Partito Popolare Italiano** که رابطه چندان خوبی هم با موسولینی ندارد، او به بهانه "تغییر شرایط" خواستار انتخابات جدید می گردد. در انتخابات ۲۵ ژانویه ۱۹۲۴، ۴،۵ میلیون رای مردم ایتالیا بطرز کاملاً دمکراتیک! نصیب فاشیستها می شود و بقیه احزاب و تشکلهای دیگر صحنه سیاسی ایتالیا رویهمرفته به حدود ۳ میلیون رای قناعت می کنند.

خوشحالی موسولینی چندان بدرازا نمی کشد. در ۱۰ ژوئن ۱۹۲۴، "جیاکومو مانتوتی" رهبر سوسیالیستها و تیزترین منتقد فاشیستها به قتل می رسد. بزودی قاتل او که یک میلیشیای فاشیست است شناسایی و دستگیری می شود. بدنبال تحقیقاتی که خارج از حوزه نفوذ دولت جریان می یابد نام بسیاری از اعضای بلندپایه فاشیستها در همکاری و یا آگاهی از موضوع قتل مانتوتی به میان می آید تا آنجا که موسولینی مجبور به کنار گذاشتن بسیاری از جمله "دونو" همکار نزدیکش می گردد. رشته تحقیقات تا خود موسولینی هم کشیده می شود و پای او نیز به میان می آید و فضای داخل و خارج ایتالیا بر علیه او می چرخد.

در ۲۷ ژوئیه ۱۹۲۴، اپوزیسیون با هدف فشار بر پادشاه در جهت اعلام انحلال مجلس، عزل و دستگیری موسولینی و فرمان انتخابات جدید، تصمیم مجادله برانگیزی مبتنی بر خروج و تحریم مجلس می گیرند. اشتباه محاسبه وحشتناکی که برخلاف تصور اپوزیسیون با عدم موضعگیری ویکتور امانوئل دست موسولینی در غیاب آنان را کاملاً در پارلمان باز می گذارد.

موسولینی از این فضای موجود در پارلمان حداکثر استفاده را کرده و نهایتاً در ۳ ژانویه ۱۹۲۵، آخرین ضربه کاری را بر پیکر اپوزیسیون وارد می کند. او طی یک سخنرانی مسئولیت کلیه عملکرد شبه نظامیان را راساً به عهده گرفته و به مردم ایتالیا قول می دهد که ظرف ۴۸ ساعت نظم و آرامش را در جامعه برپا دارد. بدنبال آن موج دستگیریهای گسترده صحنه سیاسی ایتالیا را درمی نوردد و نظم فاشیستی برقرار می شود. و اینچنین است که این سخنرانی در آنروز به عنوان آغاز عروج دیکتاتوری فاشیستی وارد تاریخ ایتالیا و اروپا می گردد.

سال ۱۹۲۶ تمامی احزاب ایتالیا ممنوعه اعلام می شوند و یک حزب بر سر نوشت ایتالیا حاکم می گردد. در انتخابات ۱۹۲۸ این تنها نامزدهای **PNF** یعنی حزب ناسیونال فاشیست (**Partito Nazionale Fascista**) هستند که اجازه شرکت در انتخابات را می یابند. "شورای عالی فاشیستی" **Gran Consiglio del Fascismo** به اینهم قناعت نکرده و در همان سال ۱۹۲۸، چارچوبهای قانونی ضروری به منظور پیشبرد تغییرات ساختاری در راستای گذار تمام عیار نظام سیاسی ایتالیا به یک دیکتاتوری فاشیستی را تعبیه کرده و بدینترتیب **PNF** به عنوان تنها حزب سیاسی ایتالیا و موسولینی به عنوان راس نظام تک حزبی اعلام می گردند. این قانون تا ۱۹۴۳ که با عزل موسولینی توسط همان "شورای عالی فاشیستی" و بازداشت او از اعتبار می افتد، سالهای سال مقدرات ایتالیا را رقم می زند.

در ۱۹۳۲ پس از پایان پروسه قانونی! تغییرات ساختاری در نظام سیاسی که از بالا تا پایین سیستم را در هم میبچد، نهایتاً موسولینی بیانیه زیربنایی "روح فاشیسم" را منتشر می کند. این روح دهشترا تا ۲۴ ژوئیه ۱۹۴۳ که **PNF** منحل می شود سراسر ایتالیا را در خود می پیچد. سه روز بعد در ۲۷ ژوئیه **PNF** رسماً ممنوعه اعلام می شود.

رابطه هیتلر با موسولینی

یکسال بعد با روی کار آمدن آدولف هیتلر در آلمان، تعادل قدرت در اروپا به نفع توتالیتاریسم راست بر هم می خورد. این اما به هیچوجه به معنای هم خطی و نزدیکی دو نماینده عمده راست توتالیتاریستی در اروپا یعنی دو حزب ناسیونال فاشیست و ناسیونال سوسیالیست نیست.

اولین دیدار موسولینی با هیتلر در ۱۹۳۳ در ونیز هم کمی به رسیدن دو حزب به سطح توافقات استراتژیک نمی کند. توافقات استراتژیک بکنار، پس از این دیدار معاون وزارت امور خارجه وقت آلمان ارنست فون وایتسکر، به یکی از مقامات سوئیسی محرمانه می گوید حتی "نمی شود پیش بینی کرد که بین این دو نفر همکاری نزدیکی نیز ممکن گردد".

نگاه موسولینی به رهبری و سیاستهای حزب نازی در آغاز، نگاهی است انتقادی و با حفظ فاصله و در برخی موارد حتی خصمانه. نزدیکی موسولینی و فاشیزم نوع ایتالیایی به نازیسم آلمانی، بیش از آنکه دلایل ایدئولوژیک داشته باشد ناشی از الزامات تعادل قوای سیاسی آنروز بوده است و بس. یعنی اگر قدرت آلمان نازی در سالهای پایانی دهه سی، معادله کلاسیک قدرت در اروپا را در هم نمی ریخت، بی تردید جای ایتالیای موسولینی در میان سرمایه داری غرب بود و نه در کنار ناسیونال سوسیالیستها. تضاد میان دموکراسی بورژوازی حاکم بر جوامع سرمایه داری کلاسیک با موسولینی اگر کمتر از تضاد او با ناسیونال سوسیالیسم نباشد، حتما بیشتر نیست. برای موسولینی کمال مطلوب همواره آن بوده است که دنیای آنروز، ایتالیای فاشیست تحت رهبری او را به مثابه یک قدرت منطقه ای در اروپا و شمال آفریقا برسمیت بشناسد. او نه در اندیشه تبدیل شدن به یک ابرقدرت جهانی است و نه اگر هم باشد اساسا در قد و اندازه چنین مطالباتی هست.

مهمترین اختلاف نظری میان دو دیکتاتور در تشخیص دشمن است. برخلاف هیتلر که سرمایه یهود را دشمن شماره یک خود معرفی کرده و انگشتش را به سمت وال استریت نشانه رفته است، موسولینی از اساس هیچ تضادی با سرمایه بطور عام و سرمایه یهود بطور خاص ندارد. بگذریم از آنکه گوشه نه چندان ناچیزی از حزب او نیز بر روی شانه های اکثریت قریب به اتفاق یهودیان ایتالیا و سرمایه های غیرمتمرکز آنان بناگرده است. درخش بعدی به این جنبه از تاریخ **PNF** بیشتر خواهم پرداخت.

آدولف هیتلر در واکنش به اعتراضات مداوم چروٹی سفیر موسولینی در آلمان که بارها بنام او از پیشوا می خواهد که رفتارش را با یهودیان نرمتر کند، پاسخ می دهد که ایل دوچه هنور مافیای یهود را آنگونه که او "طی سالیان دراز، از هر لحاظ و از هر زاویه" شناخته و مورد بررسی قرار داده است نمی شناسد.

او که خود نیز در آغاز برخلاف تبلیغات مدیای یهود هیچ ضدیتی با یهودیان ندارد، او بی که پزشک عزیزترین کسانش یعنی مادرش دکتر بلوخ یهودی است، او که از اتفاق! همیشه مشتریان دائمی و پر و پا قرص نقاشی هایش، امثال یاکوب آلتبرگ یهودی هستند. او بی که کتابهای ادوارد فوکس یهودی را می خواند و آنها را علنا در کتابخانه اش در کنار کتابهای فروید یهودی نگه می دارد. او که مدتها مستاجر ارلانگر یهودی بوده و خلاصه او بی که اساسا با حمایت فعال تشکیلات فراماسونری توله و حمایت مالی بخشی از همین سرمایه یهود و صهیونیسم بین الملل به سمت تصاحب قدرت سیاسی خیز برداشته است و بقول خودش در "طول سالیان دراز و از هر لحاظ و از هر زاویه" با قدرت و کارکردهای سرمایه متمرکز یهود و انگشتان دراز آن در تشکیلات قدرتمند فراماسونری جهانی از سوئی و جنبش کارگری و انترناسیونال سوم از سوی دیگر سر و کار داشته، در نهایت به این قناعت رسیده است که در مقابل یهودیت سازمان یافته بین المللی که راس آن در وال استریت نشسته و با کودتای اقتصادی ۱۹۲۹، افسار حاکمیت آمریکا را نیز به تمام و کمال بدست گرفته است، دو راه بیشتر موجود نیست. یا تسلیم و انقیاد و یا دشمنی و جنگ.

موسولینی اما در دنیای دیگری سیر می کند. میان او و هیتلر یک دنیا تفاوت موجود است. همانگونه که میان فاشیزم او و ناسیونال سوسیالیسم آلمانی. موسولینی همانگونه که گفتیم اصلا هیچ مشکلی با سرمایه کلان ندارد چه رسد به سرمایه یهود و وال استریت. او اصلا در آغاز منافع خود را بیشتر در نزدیکی به دموکراسیهای غربی می بیند تا ناسیونال سوسیالیسم هیتلری. در عمل هم تا مقطع سال ۱۹۳۶ که معادله قدرت در اروپا بر هم می خورد، در هرکجا در مقابل آلمان و در کنار سرمایه داری غرب است. او حتی خروج آلمان از جامعه ملل در ۱۴ اکتبر ۱۹۳۳ را هم بر نمی تابد. سفیر آلمان در ایتالیا در تلگرافش به وزارت خارجه آلمان اطلاع می دهد که موسولینی از این اقدام سخت برآشفته شده و آنرا فوق العاده تقبیح کرده است.

مهمتر از همه، در کنار اختلاف بر سر تیرول جنوبی که ایتالیا بر آن ادعای ارضی دارد، بزرگترین مسئله مورد اختلاف میان موسولینی و آلمان نازی مسئله اتریش است. موسولینی خود را قدرت حافظ اتریش و مخالف سرسخت نفوذ آلمان بر آن کشور می داند و هیتلر اگرچه در آغاز و منجمله در دیدار ونیز، برای جذب موسولینی قول داده که به استقلال اتریش احترام بگذارد و با ادعای ارضی ایتالیا بر تیرول جنوبی مخالفت نکند، اما واضح است که قاطعانه بدنبال ضمیمه کردن اتریش به خاک آلمان است. این مقوله آنچنان حساس است که روابط دو کشور را یکبار در ۱۹۳۴ و در جریان قتل دلفوس در وین به پایین ترین سطح خود می رساند تا آنجا که می توان از لفظ خصمانه نیز در این رابطه استفاده برد.

موضوع از این قرار بود که در ۲۵ ژوئیه ۱۹۳۴، یک گروه ضربت ۱۵۰ نفره از نازیهای محلی اتریش با لباس ارتشی به درون کاخ صدارت عظمی در میدان بال هوس در وین می ریزند. با اینکه عملیات از پیش لو رفته و اکثر وزرای کابینه موفق به فرار می شوند با اینحال نیروی ضربت نازیها موفق می شود که انگلبرت دلفوس **Engelbert Dollfuß** صدراعظم مستبد ضد نازی اتریش را بقتل برساند.

موسولینی که از این واقعه بشدت سرخورده و خشمگین است، یک لشکر کامل خود را به برنرپاس در مرز اتریش و ایتالیا اعزام می دارد و طی تلگرافی به معاون صدراعظم اتریش شاهزاده ارنست اشتارمیرگ **Ernst Rüdiger Starhemberg** می نویسد که ایتالیا برای استقلال اتریش خواهد جنگید. او به اینهم قناعت نکرده و شخصا به وین می رود. اشتارمیرگ در کتاب خود بنام "میان هیتلر و موسولینی" به سخنرانی غرای ایل دوچه بر علیه هیتلر و آلمان اشاره دارد که لبریز از خشم و نفرت است. ایل دوچه علنا گفته بود که هیتلر قاتل دلفوس است. حتی او را بزهرکار نامیده بود و مسئول اصلی جنایت مذکور. به ادعای اشتارمیرگ، موسولینی و لینعمت آینده خود را یک "فاسدالاخلاق جنسی، یک دیوانه خطرناک" توصیف کرده و مرام نازیسم را "انقلاب طوایف و ایلات ژرمنیک در جنگلهای بدوی و عاری از تمدن عهد باستان بر علیه تمدن درخشان رومی" نامیده

بود. او ابراز امیدواری کرده است که قتل دلفوس بتواند بالاخره قدرتهای بزرگ را نسبت به خطر آلمان آگاه کرده و یک اتحاد گسترده بر علیه هیتلر بوجود بیاورد. درکنگره حزب نازی در سپتامبر ۱۹۳۴ هم بر خلاف معمول جای هیئت ایتالیا خالی است. موسولینی به اینهم بسنده نمی کند و یکسال بعد یعنی سال ۱۹۳۵، درکنفرانس استرزا نیز علمدار ایجاد یک جبهه ضدهیتلری همراه با پیرلاوال و رمزی مک دونالد نخست وزیران وقت فرانسه و انگلستان در راستای دفاع از استقلال اتریش می گردد.

خشم و نفرت موسولینی از هیتلر و آلمان در آغاز تا بدان پایه است که آنرا علنا در هرکجا نیز بیان می کند. او به هنگام افتتاح پنجمین نمایشگاه خاورزمین *fiera del levante* علنا به تحقیر آلمان و دکترین نازیها پرداخته و از فراز یک تانک ارتشی خطاب به جمعیت از جهالت و بربریت ژرمنها در روزگار شکوفایی سزار و بی نیازی ایتالیا نسبت به تعالیم آنسوی آلپ سخن می راند.

پروسه نزدیکی اجباری او به آلمان تنها زمانی است که جامعه ملل تجاوز ایتالیا در سوم اکتبر ۱۹۳۵ به اتیوپی را قاطعانه محکوم می کند و بزیر بار ادعای ارضی او بر اتیوپی نمی رود. در اینجاست که وی در تعادل قوای موجود چاره ای جز پیوستن به جبهه آلمان هیتلری ندارد. آدولف هیتلر تنها کسی است که ایزولاسیون ایل دوچه را می شکند و از او علنا حمایت می کند.

شروع جنگهای داخلی اسپانیا در همین مقطع زمانی و دخالت فعال آلمان و ایتالیا در این جنگها نیز مزید بر علت می شود. در اواخر فوریه ۱۹۳۶ جبهه خلق *Frente Popular* به رهبری ماتونل آژانا انتخابات اسپانیا را می برد. دوماه بعد در فرانسه تشکیلاتی به همان نام برهبری یک یهودی بنام "لئون بلوم" *Léon Blum* شکل می گیرد.

لئون بلوم یکی از سیاستمداران با نفوذ پیش و پس از جنگ دوم است. او که بارها به مقام نخست وزیری فرانسه دست می یابد اولین نخست وزیر سوسیالیست تاریخ معاصر فرانسه و اولین یهودی علنی فرانسوی در این موضع می باشد. مورد بلوم یکی از موارد قابل تعمق تاریخ جنگ دوم است. او که نامش با نام جبهه خلق در فرانسه تداعی می شود، بدنبال پیروزی همزمان جبهه مذکور در فرانسه با پیروزی انتخاباتی جبهه همنامش در اسپانیا، برای اولین بار در سوم ماه مه ۱۹۳۶ نخست وزیر می شود، پس از یک شراکت در دولت بعدی در موضع معاون نخست وزیر در ۱۹۳۷ و یک انتخاب دوباره در ۱۹۳۸ به عنوان نخست وزیر، با تهاجم آلمان به فرانسه و تشکیل دولت ویشی، توسط دولت مربوطه دستگیر و نهایتا در پنجم آوریل ۱۹۴۳ همراه با "ادوارد دالادیه" *Édouard Daladier* یکی دیگر از نخست وزیران اسبق فرانسه تحویل آلمان نازی می شوند.

حیرت انگیز است که دولتی که ظاهرا شش میلیون یهودی را زنده زنده روانه کوره های آدم سوزی کرده است، این جناب را که هم یهودی است و هم سوسیالیست و هم فرانسوی یعنی از سه جهت دشمن به حساب می آید زنده می گذارد. درست تا بهار ۱۹۴۵ که متفقین از شرق و غرب خاک آلمان را تسخیر می کنند و بنا به تاریخ رسمی، نازیها سرعت ماشین کشتار در اردوگاه ها را هر روز بالا و بالاتر می برند، به ناگهان نیروی اس - اس دستور میابد تا لئون بلوم را همراه با ۱۳۹ شخصیت معروف دیگر از اردوگاه داخائو به تیرویل جنوبی منتقل کنند. در آنجا هم بجای آنکه ترتیبشان داده شود در ۲۴ آوریل ۱۹۴۵، یک سروان ارتش رایش بنام ویکارد فون آلونزلین *Wichard von Alvensleben* با گروهان تحت فرماندهیش محافظان اس - اس را مجبور می کند همگی آنان را رها کرده و چند روز بعد هم با ورود نیروهای آزادیبخش آمریکایی تحویل آنان داده می شوند. انگار که زور نازیها تنها به توده های یهود می رسیده و با صاحبان زر و زور دشمنی چندانی نداشته اند!

لئون بلوم صحیح و سالم به فرانسه برده می شود و سال بعد برای سومین بار می شود نخست وزیر. نهایتا هم تنها با مرگ نابهنگامش در ۳۰ مارس ۱۹۵۰ مجبور به ترک صحنه سیاست فرانسه می گردد.



Giovanni Giolitti



Engelbert Dollfuß



Léon Blum

بهر تقدیر از ۱۹۳۶ به بعد پروسه نزدیکی موسولینی به آلمان کلید می خورد. در همان سال او با اعلام محور برلین - رم برمقوله اتحاد با آلمان صحه می گذارد و یکسال بعد در ۱۹۳۷ نیز با بیرون آمدن از جامعه ملل و پیوستن به اتحاد ضد کمینترن میان آلمان و ژاپن گام تعیین کننده دیگری در این راستا برمی دارد.

موسولینی اما تا آخرین لحظه در مقابل خلع ید از یهودیت و فشار بر یهودیان ایتالیا مقاومت می کند. این تنها سرمایه یهود نیست که هنوز از قدرت بسیاری در ایتالیا برخوردار است. اکثریت عظیم یهودیان ایتالیا با افتخار یا عضو حزب ناسیونال فاشیست موسولینی هستند و یا هوادار پروپا قرص آن.

نهایتا در سال ۱۹۳۸ و در اوج قدرت هیتلر است که موسولینی با فشار آلمان مجبور می شود که موضع خود را در رابطه با "مسئله یهود" در ایتالیا مشخص نماید. اعلام قوانین نژادی در این کشور حلقه محاصره گراگرد یهودیان اروپا را تنگتر می کند.